

استطراد به نقد حدیث منصور

البته با غمض عین از ضعف سند منصور، مشکل دیگر این روایت ناهمسویی مفاد آن با معتبره اسحاق بن عمار است؛ با این سند و متن:

«عن محمد بن احمد عن الخشاب عن غياث بن كلوب، عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله - عليه السلام - : انّ رجلين اختصما الى امير المؤمنين - عليه السلام - في دابة في ايديهما و أقام كل واحد منهما البينة أنها نتجت عنده، فاحلفهما على - عليه السلام - ، فحلف احدهما و أبي الاخر ان يحلف فقطى بها للحالف فقيل له : «فلو لم تكن في يد واحد منهما و اقاما البينة؟ فقال: أحلفهما فأيهما حلف و نكل الاخر جعلتها للحالف ، فإن حلفا جميعا جعلتها بينهما نصفين، قيل: فإن كانت في يد أحدهما و أقاما جميعا البينة؟ قال: أفضى بها للحالف الذي هي في يده»¹.

مطابق این روایت شریف، بینه داخل مقدم بر بینه خارج است و مال مورد دعوا به نفع ذوالید مصادره می گردد.

در تعامل با این دو روایت، دو رفتار فقهی وجود دارد:

رفتار اول از فقیه و محدث خیر علامه مجلسی است که داوری را به نفع مفاد حدیث منصور - که دلالت بر ترجیح بینه خارج دارد - تمام کرده است؛ مفاد آن را مشهور و موافق با اصول می داند و نسبت به مثل معتبره اسحاق می فرماید :

«و لعل ما مر من الاخبار من ترجيح بينة الداخل محمول على التقية لشهرته بين العامة رواية و فتوى، فانهم رووا عن جابر بن عبد الله : أن رجلين تداخيا دابة، فاقام كل واحد منهما بينة انها دابته نتجها ؟ فقطى رسول الله (صلى الله عليه و آله) للذى في يديه و عليه عمل اكثرهم. و ما يدل على ترجيح هذا الخبر هو انه معلل و العمل على الخبر المعلل اولى عند التعارض كما ذكره الاصوليون»².

رفتار دوم از مثل محقق خوئی است که به مفاد روایت اسحاق فتوا میدهد و نسبت به روایت منصور می فرماید:

«انّ هذه الرواية و إن كانت واضحة الدلالة على اختصاص الحجية ببينة المدعى، و لا اثر لبينة المنكر اصلا ، الا أنها ضعيفة سندا و غير قابلة لمعارضة المعتبرة المتقدمة، فان محمد بن حفص الواقع في سند هذه الرواية ليس هو محمد بن حفص العمرى و كليل الناحية الذى كان يدور عليه الامر، كما توهمه الاردبيلي في جامعه، فان محمد بن حفص هذا من اصحاب استاد علیدوست، خارج فقه، نظام قضایی اسلام و سیستم

1. همان، باب 12، ص 250، ج 2.

2. ملاذ الاخبار فی فهم تهذيب الاخبار، ج 10، ص 72 و 73.

العسکری (ع) فکیف یمکن ان یروی عنه ابراهیم بن هاشم الذی کان قد لقی الرضا (ع) و ادرك الجواد (ع) و کیف یروی هو عن منصور الذی هو من اصحاب الصادق (ع) و ادرك کاظم (ع) فمحمد بن حفص الذی هو فی سند الروایة رجل آخر مجهول فالروایة ضعيفة غیر قابلة للاعتماد علیها فتبقى معتبرة اسحاق بن عمار سلیمة عن المعارض، و بها یقید اطلاق معتبرة غیاث بن ابراهیم عن ابی عبدالله (ع) «ان امیر المؤمنین (ع) اختصم الیه رجلان فی دابة و کلاهما اقاما البینة انه انتجها، ففضی بها للذی فی یده ، و قال : لو لم تكن فی یده جعلتها بینهما نصفین» فانها تقید بما اذا حلف ذو الید»³

البته موافقت با سخن علامه مجلسی در تقیه انگاری معتبره اسحاق بر فرض که آسان نباشد (فامل)⁴ ، مفاد معتبره اسحاق نه تنها با ذیل حدیث منصور بلکه با روایاتی که به طور مطلق دلالت بر این دارد که «البینة للمدعی و الیمین علی من ادعی علیه» ناسازگار است! مگر این که گفته شود:

«و لا ینافیها ما دل علی ان البینة علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه؛ فانه لا یدل الا علی ان المطالب بالبینة هو المدعی لا المنکر و لا یدل علی عدم حجة بینته ان كانت»⁵

البته این توجیه تنها با مطلقات «البینة علی المدعی ...» قابل جمع است نه با مثل روایت منصور . از این رو تنها وجه ضعف و رد روایت منصور، سند آن است، چنان که محقق خوبی نیز به این نکته توجه نموده است.

به هر روی با وضعیتی که حدیث منصور پیدا کرد نمی توان آن را از ادله حاکمیت امارات قانونی قرار داد.

- «عن الرضا - علیه السلام - فیما کتب الیه من جواب مسائله فی العلل. و العلة فی أن البینة فی جمیع الحقوق علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه ما خلا الدم، لان المدعی علیه جاحد و لا یمکنه إقامة البینة علی الجحود ، لانه مجهول، و صارت البینة فی الدم علی المدعی علیه ، و الیمین علی المدعی ، لانه حوط یحتاط به المسلمون ، لثلا یبطل دم امرئ مسلم، و لیکون ذلک زاجرا و ناهیا للقاتل لشدة إقامة البینة (علی الجحود) علیه، لأن من یشهد علی أنه لم یفعل قلیل، و أما علة القسامة أن جعلت خمسين رجلا فلما فی ذلک من التغلیظ و التشدید و الاحتیاط لثلا یهدر دم امرئ مسلم»⁶

3. مبانی تکملة المنهاج، ج1، ص50 و49، متن و پاورقی.

4. عبارت و «هكذا امر الله عزوجل» از امام - علیه السلام - در ذیل حدیث منصور نیز می تواند اشاره به این باشد که آن چه من در این حدیث بیان کردم، حکم الله است و غیر آن حکم الله نیست و تقیة صادر شده است.

5. مبانی تکملة المنهاج، ج1، ص50 و49، پاورقی.

6. وسائل الشیعة، ج27، ابواب کیفیة الحكم ، باب 3، ص235، ح6.